



خردسالان

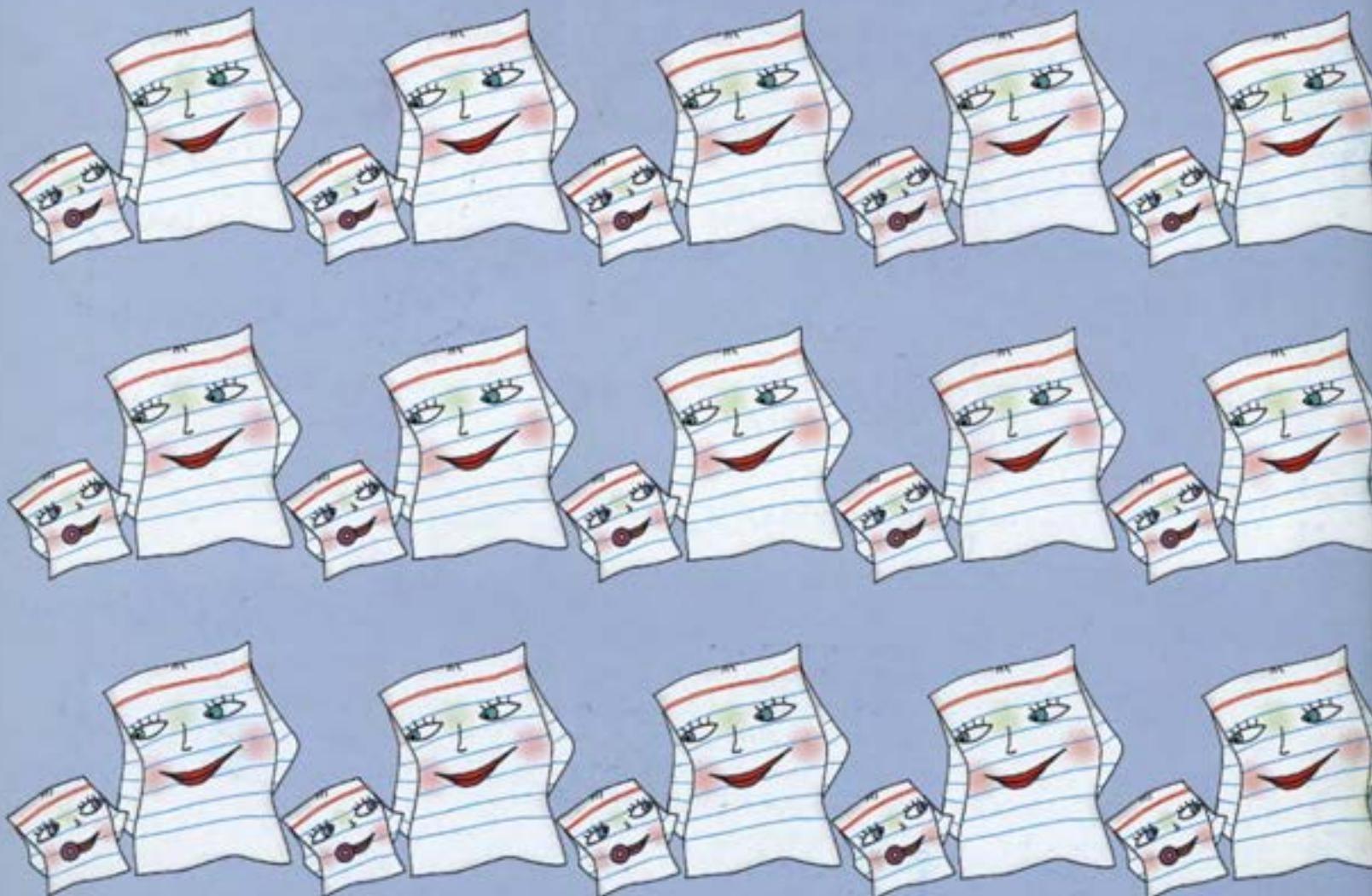
کوکو

سال چهارم

شماره ۲۰۲، پنجمین

۱۳۸۵ شهریور

۲۵۰ تومان



خرس

مجله‌ی خردسالان ایران

صاحب امتیاز: موسسه تبلیغ و نشر آثار امام (ره)

به نام فداوند بفشنده‌ی مهربان

- ۱۳ دوستی خاله خرسه!
- ۱۷ زیر تخت خواب
- ۲۰ قصه‌ی حیوانات
- ۲۲ پدر من...
- ۲۴ کاردستی
- ۲۵ فرم اشتراک
- ۲۷ ترانه‌های آسمانی

- ۳ با من بیا
- ۴ سه پری و ماه
- ۷ نقاشی
- ۸ فرشته‌ها
- ۱۰ ظرف‌های خانه‌ی ما
- ۱۱ جدول
- ۱۲ بازی



پدر و مادر عزیز، هربین گرامی

- مدیر مستول: مهدی ارکانی
- سردبیران: افتشین علا، مرجان کشاورزی آزاد
- مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمد حسین سلوانیان
- کرافیک و صفحه‌آرایی: صدف صفرپور
- لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمد رضا اصغری
- نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج
- تلفن: ۰۲۲۷-۰۶۹۷ و ۰۲۲۷-۰۸۲۲ نماش: ۰۶۷۱۲۲۶۱

این مجموعه‌ی ویژه‌ی خردسالان مطابق شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تحریحی و سرگردان، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هرگونه تعاملیت پیش‌بینی نشده از ظرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. اورا در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا ...



دوست من سلام.

من ورق کاغذ هستم.

من در یک کارخانه‌ی بزرگ بزرگ به دنیا آمد هم.

در آنجا مرا از چوب درخت درست کردند.

من خیلی دوست دارم که بچه‌ها روی من نقاشی بکشند یا
مشق بنویسند، اما بعضی از بچه‌ها، کاغذهای سفید را بی‌خدودی
پاره می‌کنند.

من می‌دانم که تو دوست خوب من، هیچ وقت بی‌خدودی کاغذی
را پاره نمی‌کنی.

راستی می‌دانی که ورقهای این مجله
هم یک روز ورق سفید بودند، اما حالا پر
از شعر و قصه و نقاشی
هستند!

اگر می‌خواهی آن‌ها را ببینی،
با من بیا...





سپری و ماه

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا، هیچ کس نبود.

سه تا پری کوچولو، روی سه ستاره، نزدیک ماه، زندگی می‌کردند.

این سه پری، هر روز روی زمین می‌آمدند و به کسی که به کمک آن‌ها احتیاج داشت کمک می‌کردند و هر شب کارهای خوبشان را برای ماه تعریف می‌کردند.

آن وقت، ماه به کسی که بهترین کارها را کرده بود اجازه می‌داد تا روی او بخوابد و تاب بخورد.

یک شب، وقتی که سه پری کنار ماه نشستند تا کارهای خوبشان را برای او تعریف کنند،

ماه هرچه منتظر شد هیچ کدام چیزی نگفتند. ماه گفت: «خب! تعریف کنید!»

پری اول گفت: «ما امروز نتوانستیم هیچ کار خوبی انجام دهیم.»

پری دوم گفت: «امروز یک پروانه، لا به لای شاخه‌های یک بوته‌ی تمشک گیرگرده بود.»

پری سوم گفت: «چیزی نمانده بود که خارهای تمشک بالهای نازک پروانه را پاره کند.»

ماه گفت: «و شما چه کردید؟»

پری اول گفت: «من می‌خواستم پروانه از لا به لای شاخه‌ها بیرون بیاورم. برای همین هم شاخه‌ها را آرام کنار زدم.»

پری دوم گفت: «همین موقع یک قورباغه نزدیک بوته آمد و چیزی نمانده بود که پروانه را شکار کند. من با دست‌هایم، چشم‌های او را بستم تا پروانه را نبیند!»

پری سوم گفت: «من هم آرام، پروانه را برداشتیم و او را آزاد کردم.»



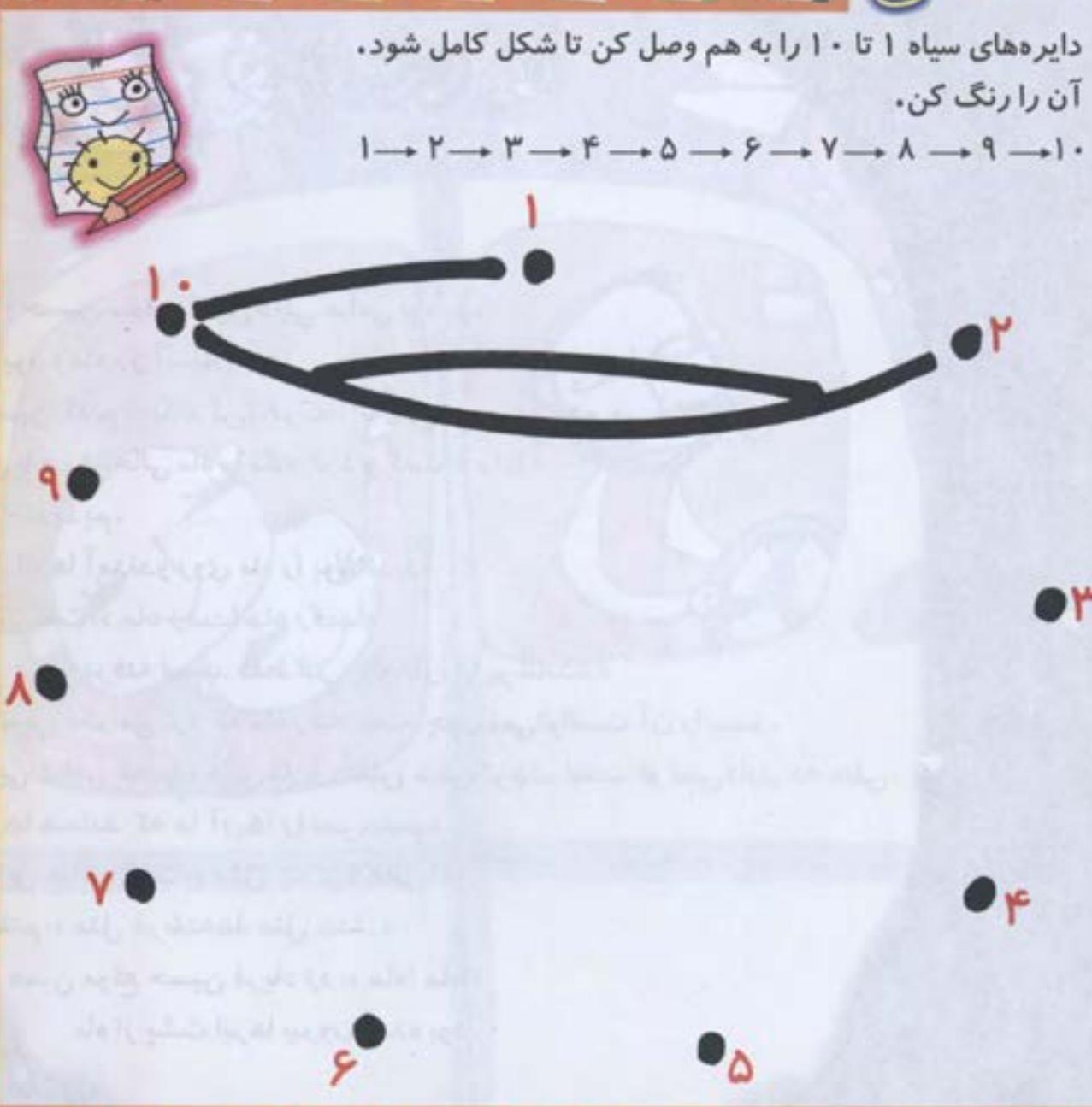


پری‌ها ساکت شدند.
ماه کمی فکر کرد و
گفت: «امروز هرسه
تای شما بهترین کارها
را انجام داده‌اید. پس هر
سه تا می‌توانید روی من
بخوابید و تاب بخورید.»
سه پری با خوش حالی روی
ماه نشستند و تاب خوردند
و خنده‌یدند.
اما از خوش حالی
هیچ کدام نخوابیدند!

نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



من و حسین سوار ماشین دایی عباس بودیم،
شب بود و ماه در آسمان بود.

به حسین گفتم: «نگاه کن! هر کجا که من رویم، ماه هم من آید!»
حسین با خوشحالی ماه را نگاه کرد و گفت: «ماه!
ما هم خندیدیم.

ناگهان ابرها آمدند و روی ماه را پوشاندند.
حسین گفت: «ماه رفت! ماه رفت!

گفتم: «ماه نرفته است. فقط ابر روی آن را پوشانده.»
اما حسین فکر می‌کرد که ماه رفته است، چون نمی‌توانست آن را ببیند.
به دایی عباس گفتم: «دایی جان! حسین خیلی کوچک است. او نمی‌داند که خیلی
چیزها هستند که ما آنها را نمی‌بینیم.»
دایی عباس گفت: «مثل چه چیزهایی؟»
گفتم: «مثل فرشته‌ها. مثل خدا...»
همین موقع حسین فریاد زد: «ماه! ماه!
ماه از پشت ابرها بیرون آمده بود.

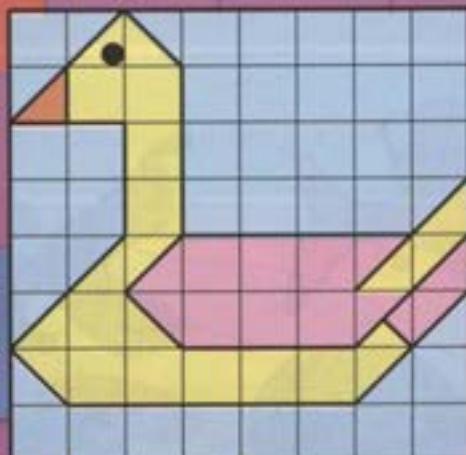


ناصر کشاورز

ظرف‌های خانه‌ی ما

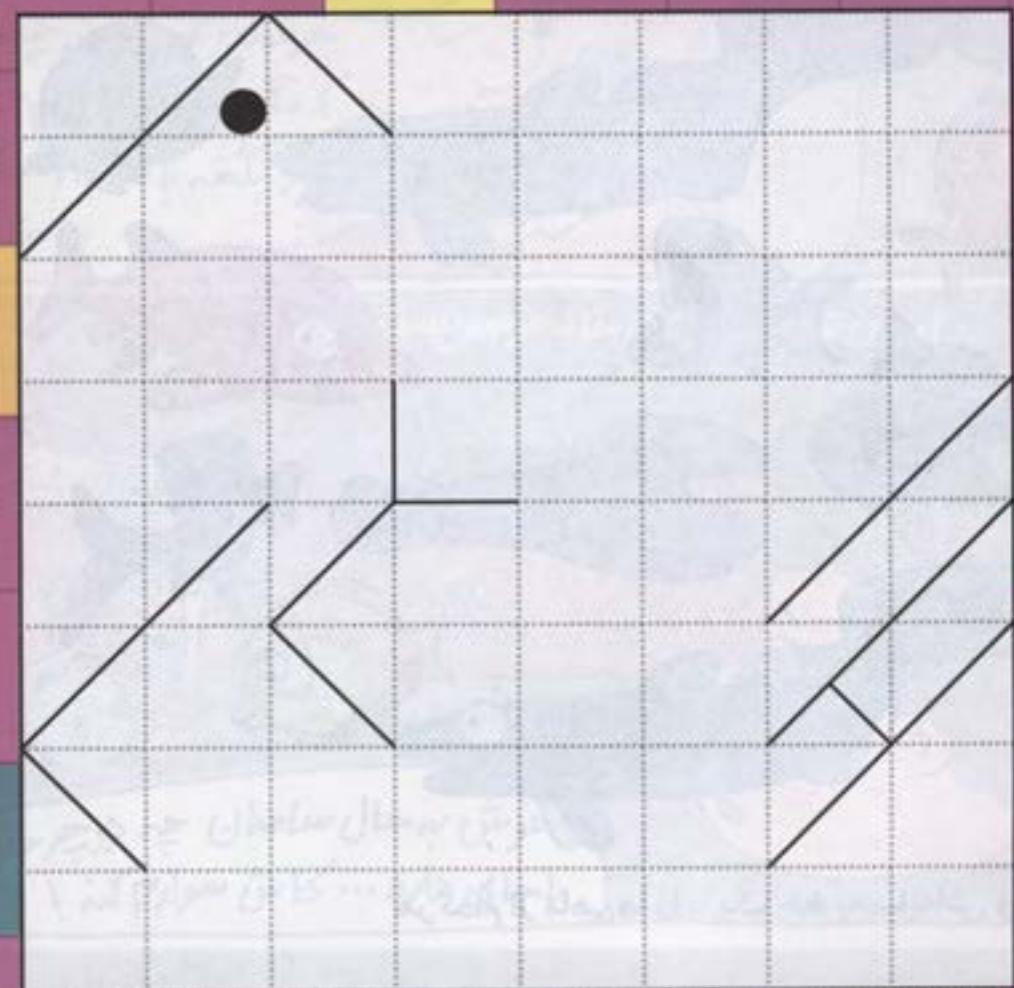
امروز من دیدم،
در وقت صبحانه،
یک عالمه طرف است،
در آشپزخانه،
توی خیال خود،
دادم به آن‌ها جان،
یک دفعه دیدم پارچ،
شد مادر لیوان،
چنگال و قاشق را،
دیدم زن و شوهر،
بودند در سفره،
پهلوی هم دیگر،
شد استکان، بچه،
بوسیدم او را زود،
داداش او حتما،
لیوان شیرم بود،
صبحانه را خوردم،
با قاشق و لیوان،
حمامشان کردم،
در ظرف شویی مان.



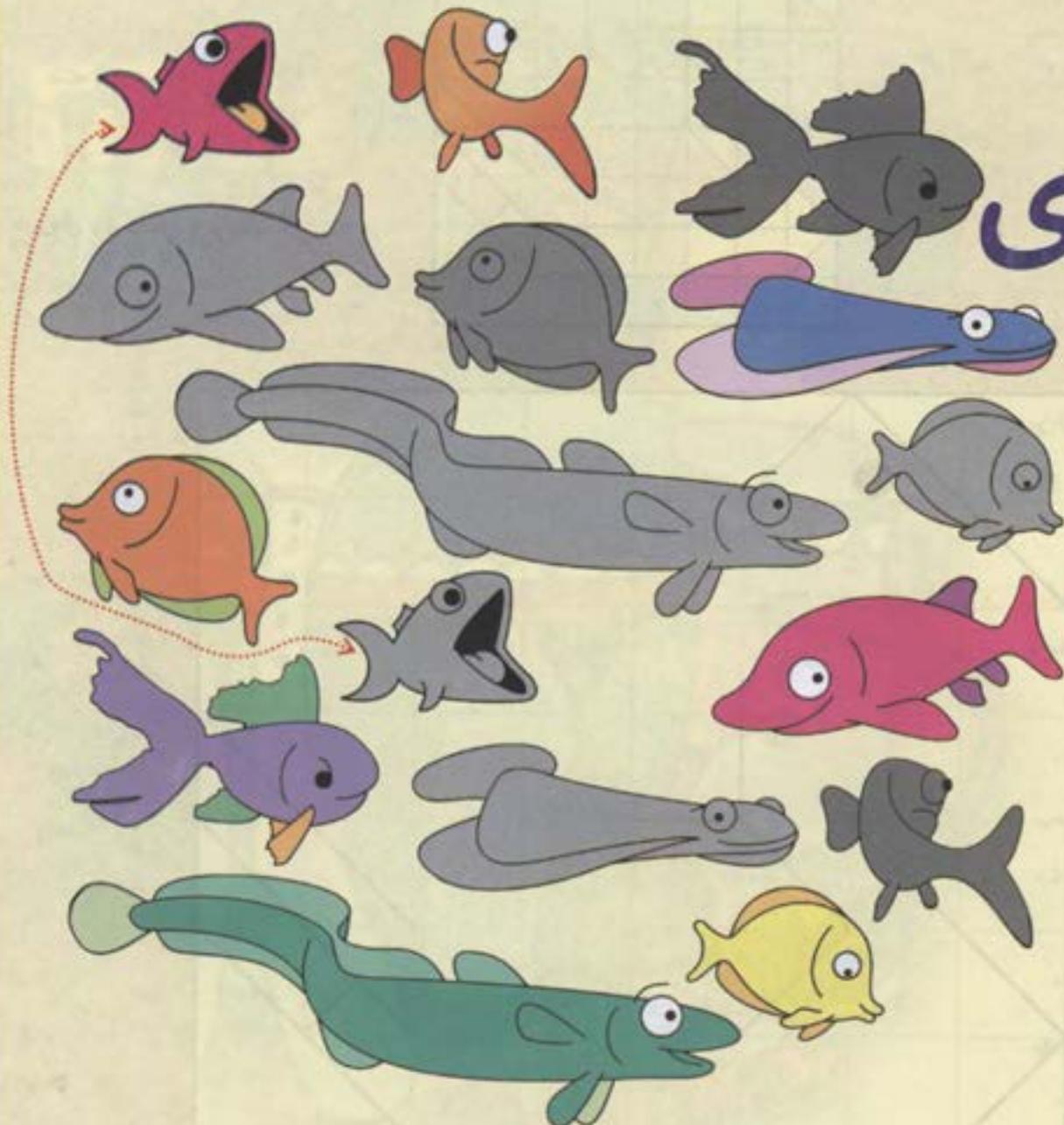


جذب

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



هر کدام از ماهی‌ها را با یک خط به سایه‌اش وصل کن.



»وسی خاله خرسه!



بچه ها هم اقصی فایله.

خرسه رو شنیدن که چطوری برای این
که مگسی رو که مزاحم خواب »وسیش
بود بکشنه با سنگ، محکم توی سر
»وسیش کو بید؟

اچه
هنوز و
حشره کش
اخراج شده

اما این تنها خرابکاری خاله خرسه نیست، نیز...



خوش به حال سامان چه »وجرحی
با حالی داره... کاش سوارم کنه!



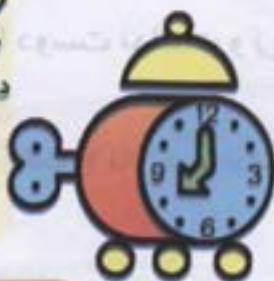




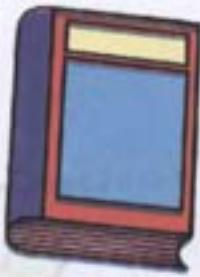
پچه ها شما هم هیچ وقت ترکیب ووچرخه و مستون نشینید هنچو صاحب آن حاله خرسیده باشد!



با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک از او
بخواهید در خواندن
داستان شما را
همراهی کنند،



عروسک



کتاب



چراغ قوه



تخت خواب

ساعت

زیر لذت خواب

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.



لنگه جوراب

اتاق کوچولو خیلی شلوغ و به هم ریخته بود.

اما زیر هم خبرهایی بود.

افتاده بودند و هیچ کس از آن‌ها خبر نداشت.



گفت: «ما همیشه باید اینجا بمانیم؟»



گفت: «غصه نخور! بالاخره، کوچولو من آید و ما را پیدا من کند.»



اما فقط گریه می‌کرد.

او اصلاً تاریکی را دوست نداشت و زیر خیلی خیلی تاریک بود.



گفت: «ناراحت نباش! ما اینجا هستیم. من و تا وقتی که ما را پیدا کنند، همینجا



نمی‌مانیم.»

همین موقع نور عجیبی زیر را روشن کرد.



روی زمین افتاده بود و روشن شده بود.



«ما این جاییم! زیر تخت!



صدای آنها را شنید و گفت: «باید کاری کنیم تا کوچولو شما را پیدا کند.»



به گفت: «تو زنگ بزن تا کوچولو به اتاق بیايد.»



 شروع کرد به زنگ زدن.

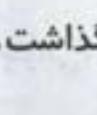
 کوچولو صدای را شنید و به اتاق آمد.

 . قل خورد و رفت زیر

 کوچولو می خواست را بردارد که زیر چشمش به افتاد.

کوچولو خیلی خوش حال شد.



آنها را از زیر  برداشت و سر جایشان گذاشت.

او اتاق را هم مرتب کرد.



همه خوش حال بودند، مثل



قصه‌ی حیوانات



۲

۱) خاکستری وقتی به جنگل رسید، هیچ دوستی نداشت.



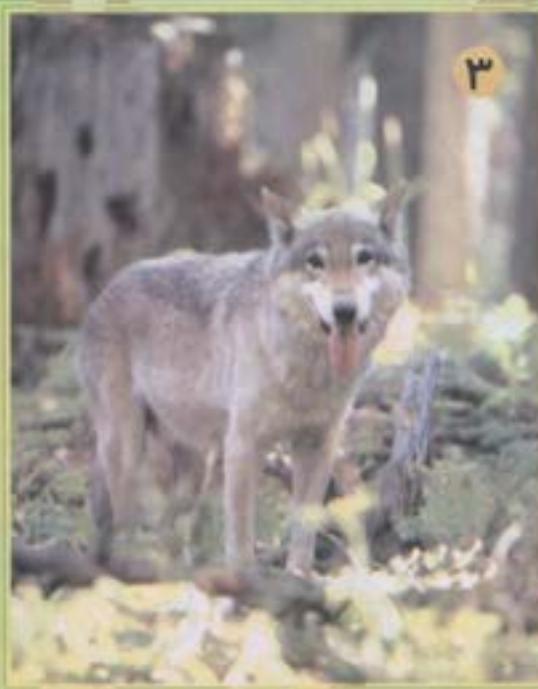
۱

۳) گرگ جوانی، او را دید.

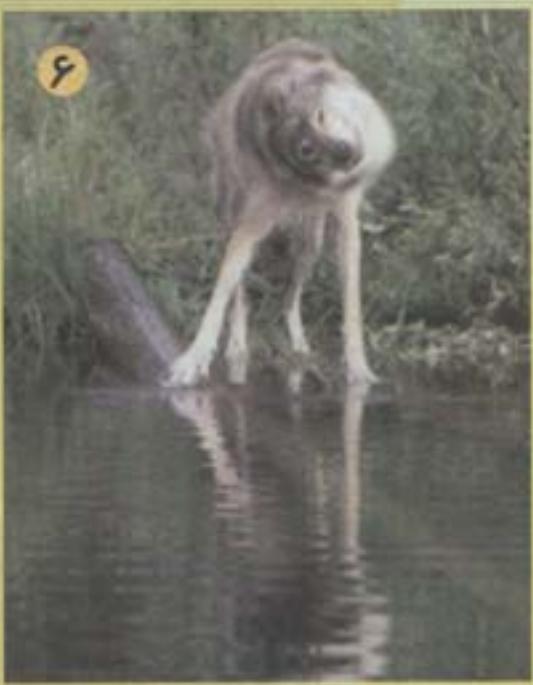
۴) خاکستری می‌خواست کاری کند که
گرگ را بخنداند. برای همین هم پرید توی آب.



۴



۳



۶

۶) حالا نوبت چرخاندن سر بود!



۵

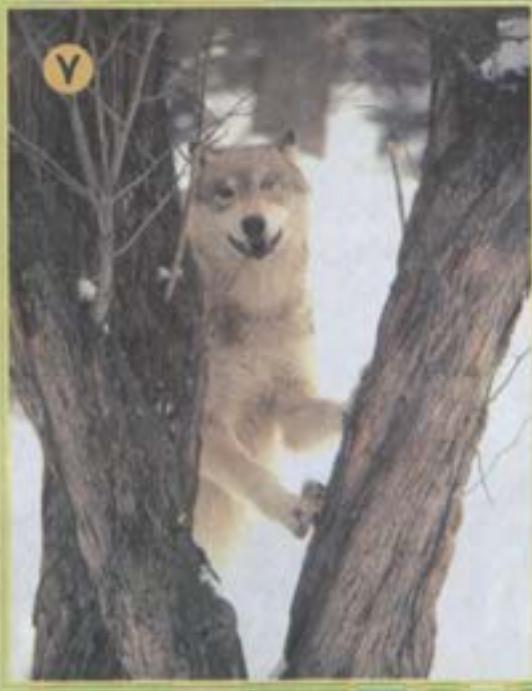
۵) بعد، از آب بیرون آمد و شروع کرد به بازی روی علفها.

۷) گرگ جوان از کارهای او خنده‌اش گرفت...



۸

۸) و با هم دوست شدند، دوستانی خوب و مهربان!



۹



پدرم... ♥♥♥

پدر من معلم مدرسه است.

او هر روز به مدرسه می‌رود تا به بچه‌ها درس بدهد،

من و مادرم توی خانه منتظر می‌مانیم تا پدر برگردد.

آستین‌های کت پدرم همیشه سفید و گلچی هستند.

مادرم هر روز آن‌ها را تمیز می‌کند.

پدرم با گچ روی تخته چیزهایی می‌نویسد و به بچه‌ها خواندن و نوشتن یاد می‌دهد.

خدایا کاری کن که بچه‌ها زود درس‌هایشان را یاد بگیرند تا پدرم هم زود به خانه برگردد.





برای درست کردن این کاردستی،
۲۰ سانتی متر کش نازک لازم است.

کاردستی



- شکل‌ها را از روی خط نارنجی قیچی کن.
- سبیل‌ها را روی ماسک بچسبان.
- از سوراخ‌های دو طرف کش رد کن.



خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هرماه چهار شماره، هر شماره ۲۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب چاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶
به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شیطازه ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.
مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴
قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی ایران و ازبز فرمایند.
آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نایندگی چاب و نشر عروج تلفن: ۰۳۳۶۳۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱ ۶۶۷۰۶۸۳۳ (۰۲۱ ۶۶۷۰۶۸۳۳) درمیان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ۱۳

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

جای تمبر

لشرونج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com
کامپیوٹر

ترانه‌های آسمانی

محلی رحماند وست



گلدون سبز و زیبا
گلدون خانه‌ی ما

تو گلدونا، تکی تو
یه باغ کوچکی تو

آبت می‌دم، نمیری
سیر بشی، جون بگیری

خدا تو را به من داده
دوستدارم، جون منی
سبزه لباست انگاری
همیشه مهمون منی

